

«من بیمار عشقم ...
«همه موجودات، همه آدمیان
دوستان من اند،
«پاره هائی از
وجود من اند،
«اما این نور را چگونه با آنها
درمیان بگذارم؟»

راو کوک
(کبالیست یهودی قرن بیستم)



تقدیم به روان پاک دکتر هوشنگ ابرامی
انسان روشن ضمیر و نیک سرشتی که
به ناگهان به عرش الهی فراخوانده شد و
حرفهایش ناتمام ماند.

چگونه از هیتلر درس عشق بیاموزیم!!

حکایت کرده اند که يك مقام عالی رتبه نازی دچار مالیخولیا و هذیان شد و او را به تیمارستان منتقل نمودند. پس از چند روز پزشك معالج وی متوجه شد که گرچه تمام هذیان ها و چرت و پرت های جنون آمیز این افسر نازی بر روی افکار ضد یهودی دور میزند، اما در عین حال تمام کتابهایی که با خود به تیمارستان آورده همه یا به قلم نویسندگان یهودی است و یا در مورد خدمات یهودیان به بشریت است. بلاخره روان پزشك مربوطه طاقت نیاورد و يك روز دلیل این تضاد شگفت انگیز را از بیمارش جویا شد. افسر نازی سرش را از روی کتابی که مشغول مطالعه آن بود بلند کرد و با نگاه فقیه اندر سفیه به او گفت: «آقای دکتر، شما انگار یادتان رفته است که بنده دیوانه هستم!»

اما قبل از آنکه شما عزیزان فکر کنید که شاید بنده هم دیوانه هستم که سخن از دو چیز متضاد یعنی فراگیری درس عشق از هیتلر و نازی ها می‌کنم، بگذارید یادتان بیاورم که وقتی از لقمان حکیم پرسیدند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی‌ادبان!» پس چرا ما نتوانیم رموز عشق و معرفت را از نفرت طلبان و بی‌معرفتان بیاموزیم؟ راستش را بخواهید، اینطور به نظر می‌رسد که جامعه بشری و بخصوص ما یهودیان هنوز که هنوز است چنانکه باید و

شاید درسهایی را که باید از فجایع عظیم آلمان نازی کسب می‌کردیم به درستی فرانگرفته ایم، و شاید یکی از دلایلی که این دیوصفتان بار دیگر باوقاحت هرچه تمامتر در گوشه و کنار دنیا قد علم کرده اند همین باشد.

از سوی دیگر، برخی از شما دوستداران نشریه شوفاژ نیز ممکن است با من مدعی شوید که چرا در این سری مقالات که تحت عنوان «القبای عشق» می‌باشد، بجای قلم زدن در مورد عشق و مهر و محبت، بیشتر از نفرت ورزی‌ها، تاریکی‌ها، و نابسامانی‌های درونی انسان سخن می‌گوییم؟ اجازه بدهید پاسخ شما را از زبان روانشناس معروف دکتر کارل یونگ بدهم. او همواره تأکید می‌کرد که: «برای رسیدن به نور، ابتدا باید تاریکی را شناخت.» اما اکثر ما آدمها از پرداختن به کار مشکل‌خودنگری و خودشکنی و شناسایی تاریکی‌های درون بشدت بیزاریم، و اگر خیلی همت کنیم معمولاً فقط می‌کوشیم تا با کمک یکی دو سمینار چندساعته و پرداخت چندصد دلار شهریه یا با خواندن مثنی کتاب و مقالات سطحی و عوام‌پسند به رموز مهرورزی و عشق و به نور معرفت دست یابیم. اما این کار درست مانند این است که کاخ زیبا و مجللی را بروی منجلابی پر از کثافات و مار و افعی بنا کنیم. آیا بهتر نیست که قبل از دعوت الهه عشق به لانه محقر قلبمان، لاقلاً کمی این لانه را جارو و پارو کنیم و زباله‌های متعفن را دور بریزیم؟ صوفیان ایران، کبالیست‌های یهود، و عرفای ممالک دیگر اغلب به خود لقب «رفته‌گران قلب انسانها» را می‌دادند، و اینان بجای سرکیسه کردن مردم با وعده و وعیدهای موهوم، فن «جاروکشی» قلب و مراقبه و تزکیه دل از خطاها و سیاهی‌ها را به آدمها می‌آموختند:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست

بر همین روال، در کتاب یشعیا (فصل اول، بند ۱۸) خداوند خطاب به قوم یهود چنین می‌گوید: «هم اکنون بیایید با یکدیگر صحبت کنیم. اگر خطاهایتان همانند مخملی سرخ فام باشند، مانند برف سفید خواهند شد.»

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که اگر ما یهودیان بخواهیم چنانکه قرار است «نوری میان اقوام» باشیم و پیام وحدت و عشق و انسانیت را با رفتار و کردار و گفتار خودمان به گوش بشریت برسانیم، ابتدا باید در کمال شفقت و صداقت به تاریکی‌ها و خطاهایمان آگاهی پیدا کنیم. بی‌جهت نیست که در مهمترین نیایش روز کیپور یهودیان بطور دسته جمعی و در ملأ عام به لیست بزرگی از گناهان، حتی گناهایی که بسیاری از آنها را شخصاً مرتکب نشده‌اند، اذعان میدارند و از خداوند طلب آمرزش و بخشش می‌کنند: تو یقین می‌دان که صد عالم گناه از تف یک توبه برخیزد ز راه

حتماً می‌پرسید: همه اینها درست، اما ما یهودی‌ها چگونه می‌توانیم از موجود دیومنشی مانند هیتلر درس عشق بیاموزیم؟ برای درست انجام دادن این کار، باید ابتدا کشف کنیم که هیتلر و دار و دسته او از چه مواد فکری مسموم و نفرت‌زایی تغذیه می‌کردند، و بعد مصمصانه بکوشیم جان و دل خودمان را از این مواد کاملاً پاک بداریم. همانگونه که امروز علم طب پیشگیری امراض به ما توصیه می‌کند که اکثر سرطان‌ها در اثر تغذیه جسمانی نادرست و

تماس با مواد شیمیایی خطرناک بوجود می‌آیند، علم روانشناسی عرفانی نیز به ما توصیه می‌کند که سرطان نفرت و تعصب در اثر تغذیه فکری نادرست و تماس با عقاید خرافی و باورهای خطرناک بوجود می‌آید:

پاک گردان از تعصب جان من
گو مباش این قصه در دیوان من!

همانگونه که در داستان فکاهی زیر ترسیم شده، یک یهودی زیرک و باهوش باید این توانایی را داشته باشد که حتی از نفرت و تعصب ضدیهودان نیز بهترین بهره را ببرد:

حکایت شده است که یکی از یهودیان پس از چند ماه اقامت در اردوگاه مرگ نازی‌ها، از همسر آلمانی و غیر یهودی اش نامه ای دریافت داشت به این مضمون: «همسر عزیزم، از هنگامی که ترا به جرم یهودی بودن از من جدا کرده و به اردوگاه برده اند، کسی نیست که قطعه زمین کشاورزی ما را شخم بزند تا من بتوانم بذر محصولات را در آن بکارم، لطفاً اگر راه چاره ای به فکرت می‌رسد به من راهنمایی کن که چه بکنم؟» زندانی یهودی، با علم به این که نازی‌های متصدی اردوگاه تمام نامه‌ها را به دقت می‌خوانند، در پاسخ همسرش نوشت: «عزیزم، از تو خواهش دارم بهیچوجه، تکرار می‌کنم: بهیچوجه، زمین زراعتی ما را شخم نزن! من قبل از اینکه به این اردوگاه آورده شوم، کلیه دارایی خانواده و همچنین مقدار زیادی از جواهرات و اسلحه‌های گرانبها را در قسمت‌های مختلف این زمین پنهان کرده‌ام. فعلاً فکر شخم زدن این زمین و کاشتن تخم را از سرت بیرون کن تا من به تو خبر بدهم!» هنوز چند روزی از ارسال این نامه نگذشته بود که مرد یهودی از همسر آلمانی خود نامه دیگری دریافت کرد: «شوهر خوب و مهربانم، چندین سرباز و افسر نازی دیروز به اینجا هجوم آوردند و در جستجوی جواهرات و مهمات تمام خاک مزرعه ما را با وسایل مخصوص به کلی زیر و رو کردند اما چیزی پیدا نکردند. به من بگو حالا چه بکنم؟» زندانی یهودی در جواب همسرش فقط با خط درشت نوشت: «عزیزم، حالا که الحمدلله مشکل شخم زدن حل شد، هر چه زودتر تخم‌ها را بکار!!»

و حالا بیایید باهم نگاهی به چند نمونه از اعتقادات و باورهای مورد علاقه هیتلر و دارو دسته او بیاندازیم و از خودمان بپرسیم آیا حقیقتاً خود ما کاملاً از این طرزفکر مسموم کننده و نفرت زا مبرا هستیم؟

◊ مانند کلیه نژادپرستان تاریخ بشری، هیتلر شدیداً دچار قشرگرایی و ظاهرینی بود: افسانه‌های باستانی قوم ژرمن را بطور قشری و تحت اللفظی تعبیر می‌کرد، و در مورد انسانها از روی مذهب و نژاد و ریخت و قیافه ظاهری و نوع تمایلات جنسی آنها داوری می‌کرد. بر اساس این معیارها بود که یهودیان، سیاهپوستان، و هموسکسوال‌ها را پلید و نجس و مستحق نابودی و اهانت و بردگی می‌شمرد. اما من و شما چطور؟ آیا ما داستانهای تورات را تحت اللفظی و قشری تعبیر نمی‌کنیم؟ آیا ما یهودیان به آن درجه از رشد درونی و معرفت و عشق رسیده ایم که در مورد همه انسانها فقط از روی میزان انسانیت و خرد و خلاقیت و پختگی شخصیت آنها قضاوت کنیم و نه از روی معیارهای ظاهری؟ آیا من و شما از پیشداوری‌های منفی و سمی در مورد «گویییم‌ها» و مسیحی‌ها و سایر غیریهودیان کاملاً مبرا

هستیم؟ طرز فکر و رفتار ما نسبت به سیاهپوستان چگونه است؟ آیا اگر فرزند ما بخواهد با یک سیاهپوست یهودی بسیار تحصیل کرده و موفق و دارای کاراکتر فوق العاده والا و انسانی ازدواج کند، چه واکنشی نشان خواهیم داد؟

⊠ هیتلر شدیداً دچار خودشیفتگی و «تعکس» یا «فراکنی» بود، به این صورت که قوم آریایی را قوم برگزیده یا قوم برتر قلمداد می نمود و همه خوبی و پاکی و زیبایی و نبوغ را به قوم آریا، و همه پلیدی و زشتی و عیوب اخلاقی را به یهودیان نسبت می داد. من و شما چطور؟ آیا ما به آن درجه از بلوغ فکری و عاطفی رسیده ایم که خوب و بد هر دو را در وجود خودمان، در قوم و فرهنگ مان، و در سایر اقوام و انسانها یکسان ببینیم و بپذیریم؟ آیا به محض آنکه کسی از تورات ما و یهودیت ما و اسرائیل ما انتقادی کرد، بدون بررسی به او بلافاصله لقب «ضد یهود» نمی بندیم و او را لفظاً سنگباران نمی کنیم؟ اگر ما یهودیان خودشیفته نیستیم، چرا هریک از ما و هر دسته و گروهی در میان ما چنین می پندارد که تصویری که از یهودیت دارد تنها نسخه مورد قبول است، و چرا نسبت به فرقه های دیگر که با ما اختلاف نظر دارند اینچنین بی حرمتی و خصومت می ورزیم؟ چرا هر عارف یهودی که از میان ما برخاسته و ما را از فئاتیسم مذهبی برحذر داشته و به مهربانی و احترام و تواضع نسبت به همه یهودیان و غیریهودیان دعوت نموده، اینچنین او را مورد حمله و آزار و اذیت قرار داده ایم؟ (برای نمونه، سرگذشت اسف انگیز کبالیست هایی مانند حییم لوتصاتو، بعل شم طو، راو کوک و بسیاری دیگر را در کتاب **The Jewish Mystical Tradition** به قلم استاد **Ben Zion Bokser** مطالعه نمایید.)

⊠ هیتلر شدیداً به دوگانه بینی و قدرت طلبی مبتلا بود، به این معنا که دو قوم «آریایی» و «سامی» را کاملاً متضاد و همیشه دشمن همدیگر می دانست. همگی خوب می دانیم که این جنون فکری خانمانسوز، هیتلر و نازی ها را به سوی چه جنایاتی سوق داد. اما من و شما چطور؟ وقتی ما «گوییم» و «ایسرائل» را دو قوم کاملاً متضاد و همیشه دشمن می انگاریم، آیا می توانیم ادعا کنیم که از این نوع دوگانه بینی های جنون آور و نفرت زا پاک و مبرا هستیم؟ ممکن است بگویید که این دشمنی میان «گوییم» و «ایسرائل» را غیریهودیان در طی قرون با تعصبات آنتی سمیتیک و اعمال و رفتار شنیع شان نسبت به یهودیان موجب گشته اند. اما امیدوارم تاب تحمل این واقعیت تلخ را که روانشاد دکتر ابرامی و سایر پژوهشگران برجسته یهودی برملا کرده اند داشته باشید، و بتوانید بپذیرید که سهم ما یهودیان نیز در این دشمنی دیرینه و فاجعه آفرین کم نبوده و نیست.

دکتر ابرامی در کتاب «یهودیت اسیر و یهودیت اصیل» (نسخه انگلیسی)، در فصل شانزدهم این کتاب تحت عنوان «ضد یهودان در مقابل ضد گوییم ها» چنین می نویسد: «از روزی که بنی اسرائیل دیواری نامرئی میان یهودی ها و گوییم ها کشیدند، فاجعه پلید آنتی سمیتیزم قوت گرفت... ممکن است قبول این سخن بخصوص برای بنیادگرایان یهود بسیار مشکل باشد، زیرا که با آنچه در پنج کتاب اول تورات آمده است مغایرت دارد...». دکتر ابرامی سپس به بررسی نظرات انسانی و احکام زیبای تورات در قبال چگونگی رفتار درست نسبت به

«بیگانگان» و غیریهودیان می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که تغییر اساسی در این راه و روش انسانی حدود ۲۵۰۰ سال پیش در زمان «عزرا» بوجود آمد.

عزرا از یکسو بشدت تحت تأثیر قشریگرایان یهودی و زرتشتی و افکار بیگانه ستیز و نفاق انگیز آنان قرار گرفته بود و از سوی دیگر دست نشانده سیاست های امپراطوری رو به زوال هخامنشی در ایران بود. پروفیسور فریدمن Friedman در کتاب معروف «چه کسی تورات را نوشته است؟» (Who Wrote the Bible?) نشان داده است که توراتی که به دست ما رسیده است گرچه قبل از عزرا نگاشته شده اما توسط عزرا تدوین و تنظیم شده است. به احتمال قوی اکثر شباهت های غیرقابل انکاری که میان آیین یهود و آیین زرتشتی و قوانین این دو مذهب مشاهده میکنیم، از برکت وجود عزرای کاتب است. بی‌جهت نیست که پیروان این دو آیین بسیار بیشتر از پیروان سایر ادیان اختلاط ناپذیر بوده و از ازدواج با غیریهودی و یا غیرزرتشتی بشدت پرهیز می‌کنند. همچنین بی‌جهت نیست که این دو قوم باستانی هر دو امروز در زمره کم جمعیت ترین اقوام می‌باشند و متأسفانه در معرض خطر محو و تحلیل نهایی هستند. با وجود آنکه برخی از علمای یهود عزرای کاتب را بخاطر خدماتی که به پایداری یهودیت نموده «موسای دوم» لقب داده اند، اما باید بدانیم که حقیقتاً نمونه هایی از اعمال و اقدامات عزرا از قبیل جداکردن زنان و مردان یهودی از همسران و فرزندان غیریهودی آنها که شرح آن در تورات (کتاب عزرا، فصل دهم) آمده، هر انسان رئوفی را بشدت متأثر می‌سازد. (هرچند که عزرا به گمان خود کاملاً برطبق دستور تورات درمورد منع ازدواج یهودیان با «اقوام بت پرست» دست به این «پاکسازی» زده بود، اما چنانکه دکتر ابرامی به روشنی نشان داده است، عمومیت دادن این قانون به کلیه غیریهودیان نفاق و دشمنی میان یهود و غیریهود را تشدید کرده است).

آیا وقتی ما اینچنین درمورد اقوام دیگر از روی دین و مذهب شان قضاوت می‌کنیم، می‌توانیم توقع داشته باشیم که آنها با ما چنین نکنند؟ اگر این نوع سختگیری‌ها در مورد عدم اختلاط با اقوام دیگر برای حفظ موجودیت و بقای قوم و آیین یهود و زرتشت بوده، پس چرا تمام اقوامی که با آغوش باز بیگانگان را می‌پذیرند (مانند بودایی ها، مسیحی ها، و مسلمانان) روز بروز تعدادشان بیشتر می‌شود، ولی قوم موسی و زرتشت روز به روز کوچکتر شده و دارند کاملاً تحلیل می‌روند؟ اگر این سختگیری ها صرفاً برای بقای فرهنگ یهود بوده است، پس چگونه است که در طول تاریخ ما، یهودی اشکنازی (اروپایی) با ازدواج فرزندش با یهودی سفارادی (و بالعکس) بشدت مخالفت می‌ورزیده است، یهودی مشهدی یا عراقی از ازدواج با یهودی اصفهانی و تهرانی پرهیز می‌کرده، و امروز در اسراییل یهودیان ارتدوکس از فرقه های گوناگون دشمن سرسخت همدیگرند و از ازدواج باهم شدیداً روگردانند، و در آمریکا یهودی ایرانی اهل بورلی هیلز از ازدواج با یهودی ساکن «ولی» Valley ابا دارد؟ آیا این نوع طرز فکر و این نوع رفتار و کردار عشق می‌آفریند یا نفرت؟

چون بحثمان دارد زیاده از حد جدی می‌شود، بیایید قبل از ادامه سخن در این مقوله، ابتدا با هم به لطیفه بامزه ای در رابطه با این مبحث گوش کنیم: در کتاب «لطیفه های یهود»

Jewish Humor (ص ۱۳۷-۱۳۸) به اهتمام ربای ژوزف تلوشکین **Rabbi**

Telushkin داستانهای جالبی نقل شده که در عین بامزه و خنده دار بودن، گویای حقایق تلخ

و شیرینی هستند. حکایت زیر از این مجموعه کاملا با سوژه مورد بحث ما مناسبت دارد:

دخترخانمی یهودی از ایالتی که در آن به تحصیل مشغول است به مادرش زنگ می زند و به او مژده می دهد که نامزد کرده است. مادر بسیار خوشحال می شود و به او تبریک می گوید. دختر ادامه می دهد و می گوید: «متشکرم مادر جان، ولی باید بدانید که «ژان» نامزد من یهودی نیست... سکوت مرگباری مستولی می شود و مادر هیچ نمی گوید... دختر سکوت را می شکند: «درضمن، ژان الان از کار بیکار است و هیچ پول و پله ای هم ندارد و ما جایی برای زندگی نداریم...» مادر با لحنی دلسوزانه ولی ناشاد می گوید: «اشکالی نداره دخترم، می توانید تا وضعتان روبراه شود در منزل ما اقامت کنید... اطاق خواب من و پدرت در اختیارتان خواهد بود.» دختر پس از ابراز سپاس می پرسد: «اما اگر اطاقتان را به ما بدهید، شما و پدر کجا می خوابید؟» مادر پاسخ می دهد که: «مساله ای نیست... پدرت روی مبل اطاق نشیمن خواهد خوابید، و درمورد من هم هیچ نگران نباش... من به محض اینکه صحبتمان تمام شود وگوشی تلفن را زمین بگذارم، خودم را از پنجره پرت می کنم پایین!»

امیدوارم که این لطیفه لبخندی به لبها و گشایشی به دلهای شما عزیزان ببخشاید تا شاید به خاطر مطالب حساسی که در این نوشتار به ناچار باید باشما درمیان گذاشته شود از من خیلی نرنجید. قصد من در اینجا نه تقبیح و نه تشویق ازدواج با غیرهمدین می باشد، بلکه هدف صرفا روشن نمودن این نکته حیاتی است که طرزفکر ناخوشایندی که ما یهودیان درمورد اختلاط با غیریهودیان از خود ارانه داده ایم چه لطمه های بزرگی را موجب گشته است.

برگردیم به ادامه سخن در مورد اینکه نقش عزرای کاتب در شروع و توسعه قشرگرایی و دوگانه بینی (یا به عبارت عامیانه: «گوییم و ایسرائل کردن») میان ما یهودیان چه بوده است. در آن بخش هایی از تورات که قبل از زمان عزرا نگاشته شده اند روایت شده که حضرت ابراهیم و یوسف و موسی زنهای غیریهودی اختیار کردند، «روت» مادرمادربزرگ حضرت داوود و سلیمان یک زن غیریهودی بود و قرار است که «ماشیح» نیز از نسل او برخیزد، و نمونه های بارز دیگر از این نوع اختلاط ها با غیریهودیان... اما عزرا رفتار بیگانه ستیز خود را بر اساس یکی از فرمان های تورات بنا کرد که اختلاط و معاشرت و ازدواج یهودیان با «هفت قوم» ناپاک و بت پرست را شدیداً حرام دانسته، و نابودی کامل تمامی افراد این «هفت قوم» اعم از مرد و زن و بچه را واجب اعلام می کند (سفر تثنیه، فصل های ۶، ۷، و ۲۰).

نکته جالب اینجاست که برطبق یافته های باستانشناسان و پژوهشگران، به هنگام ورود بنی اسرائیل به ارض موعود، هیچ نشانه ای از وجود این «هفت قوم» نامبرده شده در تورات یافت نگشته است! و مهمتر آنکه از دیدگاه کبالا، این «هفت قوم ناپاک» مانند «هفت طلسم جادو» در افسانه های بومی، «هفت گناه کبیره» در عرفان مسیحی، و «هفت خوان رستم» در عرفان ایران، همانا «هفت ناپاکی» اصلی درون ما انسانها می باشند که باید در راه سیر «هفت شهر عشق» و رسیدن به «ارض موعود» کاملاً از وجود ما محو گردند.

اما متأسفانه عزرا با دید قشری خود معنای درونی و عرفانی «هفت قوم ناپاک» را درک نکرد، و به خیال خودش با جداساختن مردان و زنان یهودی از همسران و فرزندان غیریهودیشان، ملت یهود را به پاکسازی بیرونی واداشته بود. دکتر ابرامی در اینباره می‌نویسد که در اثر این اقدامات بیگانه ستیز عزرا: «بذرهای آنتی سمیتیزم کاشته شد، و غیریهودیان که هیچ اطلاعی از آموزش های انسانی موسی نداشتند، با یهودیان سرناسازگاری و دشمنی برداشتند... بطورکلی، پس از خرابی بیت همیقداش دوم، تفاوت گذاشتن میان یهودیان و «گوییم ها» یا غیریهودیان روز بروز عمق بیشتری گرفت. ... در پاره ای از نیایش ها، یهودیان خداوند را شکر گفتند که آنان را «گوییم» نیافریده است. ... فرمان طلایی تورات که به یهودیان می‌آموزد: هموعت را مانند خودت دوست مدار، در عمل تحقق نیافت. یهودیان «گوییم ها» را دوست نداشته اند و «گوییم ها» از یهودی ها نفرت به دل گرفته اند. ... ما همواره از نگرستن به ریشه های آنتی سمیتیزم ابا داریم، اما چه بنگریم و یا ننگریم، وجود این ریشه انکارناپذیر است. اگر قوم برگزیده خودش را از سایر اقوام جدا نمی‌کرد، امکان داشت از مظالم آنتی سمیتیزم جلوگیری شود. ... آیا ما هنوز هم می‌باید در همان آتسفری که آبا و اجدادمان در آن به سر می‌بردند ادامه زندگی بدهیم؟... بیایید به خود یادآوری کنیم که خداوند انسان را به شکل خود آفرید... زن و مرد... یهودی و غیریهودی... صرف نظر از نژاد و مذهب... وقتی یهودیان و غیریهودیان حقوق مقدس انسانی همدیگر را نفی می‌کنند، این بی‌حرمتی بزرگی نسبت به خداوند است. تا هنگامی که دیوار جدایی میان دو انسان وجود دارد، آن که این سوی دیوار است نمیتواند دیگری را که در آنسو می‌باشد دوست بدارد.»

این سخنان روانشاد دکتر ابرامی نشان می‌دهد که این مرد فرزانه از راه روشن نگری و پژوهش به همان نتیجه ای رسیده بود که پیامبران و کبالیست ها و عرفای راستین یهود در طی قرون متمادی کوشیده اند به ما یهودیان ابلاغ کنند. متأسفانه جواب ما به آنها تاکنون آزار و اذیت و ترور شخصیت بوده است. انگار ما یهودیان نه این توانایی را داریم که از عرفای خودمان درس عشق بگیریم، نه از تجربیات بسیار تلخ تاریخ مان، و نه از پژوهشگران دلسوزی مانند دکتر ابرامی... اما چون همه ما بشدت از هیتلر و پلیدیها و فجایعی که برای قوم ما موجب شد انزجار داریم، شاید بتوانیم درس عشق را از او بیاموزیم، به این صورت که تصمیم بگیریم درست مخالف آرمان ها و عقاید نفرت آفرین هیتلر که در بالا تشریح شد عمل کنیم. شاید به این وسیله بتوانیم الماس به غایت زیبا و گرانبهای یهودیت را از منجلا ب کثافات و تعصبات نفرت زا بیرون بکشیم و به بقای قوم و ملت و آیین یهود کمک کنیم. آنچه قوم و آیین ما را به سوی نابودی سوق می‌دهد، مهرورزی و اختلاط و ازدواج با غیرهمدین نیست، بلکه وجود این سه عامل مخرب است:

۱) ناآگاهی کامل اکثریت قوم ما از وجود الماس ناب «یهودیت اصیل» و عرفانی،

۲) پیروی کورکورانه از «یهودیت اسیر» که یهودیتی است قشری، مستبد، جدایی طلب و خودشیفته

۳) تأکید بیش از حد روی «فروع دین» بجای «اصول دین». (اکثر اخطارها و نکوهش های بنی اسرائیل در کتب انبیا پیرامون این مسئله سوم دور می‌زند. برای مثال، در کتاب یرمیا نبی (فصل ۸ و ۹) پروردگار از کج رویهای قوم یهود چنین شکایت میکند: «هر رفیقی به دوست خود نارو میزند، و هیچکدام حقیقت را نمی‌گویند. زبان هایشان را به دروغگویی عادت داده اند و خودشان را با خطاکاری هایشان تباه می‌سازند..... هر يك با همسایه خود به ظاهر محترمانه سخن می‌گوید، اما در باطن برای او نقشه پلید می‌کشد. آیا میشود که من آنها را برای این رفتار تنبیه نکنم؟ ... از کوچکترین تا بزرگترین آنها فقط به فکر حرص و سودجویی هستند. از پیامبر گرفته تا کاهن، هر کدام با دروغ و نادرستی عمل میکنند. اینها بر جراحات قوم من مرهم بی‌ارزشی می‌نهند، گویی چیز مهمی نیست! اینها می‌گویند شالوم! شالوم! در حالیکه هیچ شالومی وجود ندارد!» و یشعیای نبی پیامبر عارف منش یهود، پیام خداوند را چنین به گوش قوم و اولیای آن میرساند: «قربانی های فراوانتان به چه کار من می‌آید؟ اعیاد مذهبی و اجتماعات شما که همراه با بیعدالتی و ظلم است دیگر قابل تحمل نیست. اگر نیایش های فراوان هم بخوانید، چون دستهایتان به خون آغشته است دعاهایتان را مورد توجه قرار نخواهم داد.» (کتاب یشعیا، فصل اول). همانگونه که مشاهده می‌کنیم، تأکید انبیا همواره بر روی اصول انسانی دین یهود است و نه بر روی فروع دین).

تاکنون در هر دوره ای از تاریخ که بقای یهودیت در اثر پنهان گشتن نور تابناک عرفان یهود در پوسته های کدر خرافات و تعصبات یهودیت قشری به خطر افتاده است، به یاری خداوند و به همت عده ای افراد از جان گذشته این نور دوباره تجلی نموده و مسیر نابودی و فنا را عوض کرده است. امروز نیز شاید اگر درمیان قوم ما حتی ده تن از این نوع افراد پاکبخته یافت شوند، خداوند بار دیگر بطور معجزه آسایی این مسیر دردناک و خطرناک فعلی را تغییر دهد.

از دیدگاه روانشناسی عرفانی، تمامی تجربیات تلخ و دردناک زندگانی به منزله فرو رفتن در کوره آتش کیمیای است. در اثر این آتش است که «مس وجود» ما با همه ناخالصی‌هایش به یاری کیمیای عشق مبدل به طلای ناب می‌شود:

دست از مس وجود بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

در تورات نیز خداوند بارها به بنی اسرائیل همین پیام کیمیاگرانه را یادآور می‌شود: «ببینید که من شما را خالص ساخته ام، هرچند نه مانند نقره، من شما را در کوره مصیبت محک می‌زنم.» (کتاب یشعیا، فصل ۴۸، بند ۱۰) و در کتاب حزقیال نبی می‌گوید: «همانگونه که نقره و مس و آهن و سرب را درمیان کوره می‌گدازند، و آتش بر آنها می‌دمند تا ذوب شوند، من نیز شما را در آتش خشم خودم می‌گدازم تا ذوب شوید.» (فصل ۲۲، بند ۲۰). درمیان این کوره آتش کیمیای الهی رفتن و ذوب شدن و خالص شدن و طلا شدن بی‌اندازه طاقت فرساست و کار هرکسی نیست. به این خاطر است که یکی از شعرای صوفی‌منش سروده است که: از طلاگشتن پشیمان گشته ایم / مرحمت فرموده ما را مس کنید!

اما از سوی دیگر مولانا به ما نوید می‌دهد که:

مگریز ای برادر، تو ز شعله های آتش
ز برای امتحان را چه شود اگر درآیی؟
بخدا ترا نسوزد، رخ تو چو زر فروزد
که خلیل زاده ای تو، ز قدیم آشنایی

همه این آتش ها و این امتحان ها بخاطر خالصتر شدن ما و امکان تجلی یافتن نور عشق و معرفت در وجود ما انسانهاست. این به این منظور نیست که خدای ناکرده بگوییم آن شش میلیون یهودی و میلیونها غیریهودی دیگر که در کوره های آدم سوزی هیتلر قربانی شدند ناخالصی ها و خطاهایشان بیشتر از من و شما بود. بهیچوجه اینطور نیست! حتی شاید بتوان گفت که نشامای این عده پاکتر از بقیه بوده و شاید اینها فقط بخاطر بیدار کردن ما یهودیان و سایر اقوام و آگاه کردن ما انسانها به عواقب دهشتناک جدایی طلبی و نفرت و تعصب قربانی شدند. اگر ما بیدار نشویم و قلبمان را از هرچه بوی ناخوش تعصب و نفرت می دهد پاک نکنیم، به این قربانیان از دست رفته خیانت کرده ایم.

تنوری های فراوانی در مورد علل پدیداری و دوام حیرت انگیز پدیده آنتی سمیتیزم و تبعیضات و جنایات ضدیهود ارائه داده شده اند. یکی از آخرین تنوری ها از آن تنوودور هرتصل بود که می پنداشت با ایجاد یک کشور مستقل و قدرتمند یهود مسئله آنتی سمیتیزم از بین خواهد رفت. اما دیدیم که هیچیک از این تنوری ها درست از آب درنیامدند.

آلبرت انیشتن، یکروز وقتی خیلی دلش از بی معرفتی ها و بی مهری های بنی آدم گرفته بود، چنین نوشت: «فرزندان از تجربیات پدر و مادر بهره ای نمی برند، و ملت ها از تاریخ درس نمی گیرند. به این خاطر است که تجربیات تلخ بارها و بارها تکرار می شوند..» (از کتاب **The Private Einstein** صفحه ۱۴۵). آیا این امکان هست که تجربیات تلخ ما یهودیان در میان اقوام دیگر به این علت تکرار می شوند که هنوز درس اصلی مان را، یعنی درس عشق و وحدت را، چنانکه باید و شاید یاد نگرفته ایم؟ هرچند که پرونده قوم ما در مورد رفتار انسانی به مراتب بهتر از پرونده بسیاری از اقوام دیگر است، اما هرچه باشد چون در دانشگاه هستی ما یهودیها در کلاسهای مشکلتری ثبت نام کرده ایم، از ما انتظار بیشتری می رود. در این کلاسها، دلهای ما باید مثل برف پاک و سپید شوند. به قول شاعره یهودی معاصر بانو شکوه درویش:

دلمون رو پاک کنیم جای خداست	واسه هر دردی دوا یا که شفاست
اصل اصل همه مون محبته	اگه بی مهر شدیم، یه عادته
عادت ذهن شرور و پر صدا	بشکنش! شیشه دیوه بخدا!

امروز بار دیگر سایه غول آسای دیو منحوس آنتی سمیتیزم بر سر بشریت سایه افکنده است. آیا زمان آن نرسیده که تنوری عارفان و پیامبران یهود را امتحان کنیم؟ اگر تنوری آنها درست باشد و همه تجربیات هستی برای تبدیل کردن مس وجود به طلای ناب و آموختن راه و رسم عشق و وحدت است، چنین بنظر می رسد که ما یهودیان قرار است که در این «طلا شدن» پیشقراول باشیم تا بتوانیم به سایر هموعان مان در این راه کمک کنیم. اگر ما دیوار جدایی و

نفرت و تعصب را از میان برنداریم، از برادران غیریهودیمان چه توقعی میتوانیم داشته باشیم جز اینکه این دیوار را با سبوعیت و خشونت روی سرمان خراب کنند؟

امیدوارم که اگر شما عزیزان تئوری بهتری دارید، مهرکنید و بدون فحاشی و سنگ پرانی با این کمترین درمیان بگذارید. مطالب عنوان شده در این مقاله چکیده سالها تحقیق و پژوهش بوده و با دلی سرشار از عشق به یهودیت و بشریت نگاشته شده، اما هرانسانی هر قدر هم فهم و دانش و عشق داشته باشد ممکن است در بسیاری موارد اشتباه بیاندیشد. اگر از مطالب این نوشتار ناخشنود هستید، براحتی می‌توانید آنرا پاره پاره کرده و بدور بیاندازید، و یا اینکه نامه ای محترمانه در پاسخ به مطالب آن بنویسید. از تبادل نظر و شنیدن عقاید شما حقیقتا خرسند می‌شوم. دوام و نبوغ و خلاقیت خارق العاده قوم ما از همین تبادل نظرهای آزادمنشانه ناشی گشته، و هیچیک از نوابغ یهودی را نمی‌توان یافت که انسانی خشکه مذهب و قشری و مستبد بوده و از رویارویی با افکار و عقاید گوناگون رویگردان بوده باشد. من و شما نیز با نحوه رفتار و گفتار و نوشتار خود صرفا میزان آزادمنشی و نبوغ و انسانیت خودمان را آشکار می‌سازیم. و باید افتخار کرد که نشریه شوفاژ تنها ارگان یهودی ایرانی است که امکان این تبادل نظرهای آزادانه را به همه ما بخشیده است.

بزودی روز یادبود هولوکاست فرا می‌رسد. بیا بید به احترام آن شش میلیون یهودی و میلیونها غیر یهودی که در آتش هولناکی که دیوانه ای به نام هیتلر به پا کرد سوختند و به فنا رفتند، این نوشتار طولانی را با نقل قول عاشقانه ای از عارف والامقام یهودی، «راو کوک» به پایان ببریم:

«هستند کسانی که فقط ترانه زندگی خود را زمزمه می‌کنند... و نیز هستند کسانی که فقط نغمه قوم خود را زمزمه می‌کنند... همچنین هستند کسانی که روحشان به ماورای محدوده قومی گسترش یافته است و ترانه نسل انسان را زمزمه می‌کنند... و اما هستند کسانی که از این هم فراتر رفته اند و با کل هستی در وحدت بوده و با همه موجودات و کائنات پیوند یافته اند. اینان نغمه هستی را زمزمه می‌کنند... در مورد چنین نغمه ای است که گفته شده که هر کسی حتی اگر پاره ای از آن را بخواند، حیات جاوید خواهد یافت.» (از نسخه انگلیسی کتاب Orot Hakodesh صفحه ۴۵۸).

مستیم بدان سان که ره خانه ندانیم
وز شاه بجز حالت مستانه ندانیم

امروز مها، خویش ز بیگانه ندانیم
در باغ بجز عکس رخ دوست نبینیم

نغمه عشق و انسانیت بر لب تان، و حیات جاوید نصیب تان باد.

ایرواین، کالیفرنیا، مارچ ۲۰۰۴



